

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه و ذکر نکاتی در باب قاعده الزام

یکی از قواعد مهمی که در فقه مورد بحث واقع می شود، قاعده الزام است.

در فقه در باب معاملات نیز قاعده‌ای به نام «قاعده لزوم» داریم که فقها از آن به عنوان «اصالة اللزوم» تعبیر می‌کنند.

نکته اول: مفاد قاعده لزوم یا اصالة اللزوم همانطور که در مکاسب مرحوم شیخ مکرر بیان فرمودند، این است که در هر معامله‌ای که از جهت حکمی یا از جهت موضوعی در لزوم آن شک کنیم، اصالة اللزوم را جاری می‌کنیم؛ اما قاعده الزام ارتباطی به اصالة اللزوم نداشته و مفاد دیگری دارد؛ مدرک آن هم با مدرک اصالة اللزوم متفاوت است که بعد از اینکه ما آن شاء الله جهات و ادله این قاعده را مورد بحث قرار دادیم، روشن می‌شود.

نکته دوم - این نکاتی است به عنوان نکات مقدماتی بحث عرض می‌کنم - این است که اجمال قاعده الزام و مورد قدرمتیقن قاعده الزام جایی است که بین دو نفر اختلاف در مذهب وجود دارد، احدهما امامی و دیگری اهل سنت است.

در اینجا فقها طبق روایاتی که ما داریم، اگر يك معامله یا عقدی بر طبق مذهب اهل سنت صحیحاً واقع شود ولو اینکه بر طبق مذهب ما صحیح نیست، اینجا مفاد قاعده الزام جریان دارد.

مثال معروفش این است که اگر يك سنی زوجه خودش را مطلقه کند به سه طلاق فی مجلس واحد - در یک مجلس به او بگوید **أنت طالق ثلاثاً** - در اینجا طبق مذهب خود اهل سنت این طلاق صحیح است و زوجه، زوجه مطلقه می‌شود و بعد از عده، خود اهل سنت هم با او ازدواج می‌کنند؛ حالا در اینجا در فقه ما و در فقه امامیه، یک شیعه می‌تواند این زنی را که به چنین طلاقی مطلقه شده است، به عقد خود درآورد و با او ازدواج کند؛ هرچند که این طلاق طبق مذهب امامیه باطل و کالعدم است.

در اینجا فقها قاعده‌ای را جاری کنند به نام قاعده الزام - **ألزمهم بما ألزموا به أنفسهم** - (البته تعابیر مختلفی وجود دارد که می‌خوانیم آن شاء الله) که مفادش این است که شیعی می‌تواند با این زن که مطلقه شده به طلاق اهل سنت ازدواج کند. یا مثال‌های دیگری که به تدریج وقتی ادله را بخوانیم می‌آید. مرسوم این است - ولو اینکه نظر من عکس این است - که در بحث قواعد فقهیه اول می‌آید سند مدرک و مفاد قاعده را بیان می‌کنند و بعد هم می‌روند سراغ تطبیقات قاعده؛

لکن به نظر می‌رسد که اگر در شیوه بحث، به عکس عمل شود یعنی ابتدا انسان به موارد تطبیق ولو بنحو اجمال اشاره کند - مثل

همین قولی که عرض کردیم - در دقت و تحقیق مطلب مؤثرتر است. بهرحال یکی از فروع و شاید قدر متیقن از مجرای قاعده الزام همین موردی است که عرض کردیم. مرحوم آقای خوئی در آخر جلد اول **منهاج** چهارده فرع را بعنوان فروع قاعده الزام عنوان فرموده‌اند؛ دیگران نیز همان فروع را یا با يك مقدار کم و زیاد متعرض شده‌اند.

نکته دیگر این که وقتی کلمات فقها را در بحث قاعده الزام بررسی می‌کنیم، به این نکته می‌رسیم که این قاعده در تمام ابواب فقه جریان دارد؛ در ذهن بعضی از فقها یا در بعضی از تعبیرشان آمده که مثلاً این قاعده فقط در باب طلاق جریان دارد؛ چون اکثر روایات مربوط به این قاعده هم در باب طلاق است؛ و یا مثلاً در مشابه باب طلاق مثل نکاح و ارث جریان دارد؛ اما با جستجوی در کلمات فقها مشخص می‌شود که این قاعده از اول فقه تا آخر فقه جریان دارد. ما در مقدمه‌ای که بر قواعد فقهیه مرحوم والد (رضوان الله علیه) نوشتیم و شاید مربوط به بیست سال پیش باشد و احتیاج به تجدید نظر هم دارد، عرض کردیم که قواعدی که در فقه جریان دارد، اقسامی دارد: بعضی از قواعد فقه مثل قاعده لاضرر و لاضرر در همه فقه جریان دارد؛ قاعده الزام نیز در این دسته قرار می‌گیرد؛ مثلاً در باب نماز بر میت مخالف گفته‌اند اگر شیعی بر يك میت مخالف نماز خواند، همان چهار تکبیر را بگوید کافی است؛ برای اینکه تکبیر پنجم که به عنوان ولایت است مورد اعتقاد آنها نیست؛ - **الزموهم بما الزموا انفسهم** - پس لزومی ندارد که تکبیر پنجم بر آنها خوانده شود. در باب شهادت، در باب حدود، در باب معاملات نیز این قاعده جریان دارد؛

در بحث مکاسب محرمه، در بیع میت به مستحل اگر در ذهن شریفان باشد، مرحوم شیخ چند روایت صحیح را در آنجا عنوان می‌کنند، حالا آیا از آن روایات اعراض شده یا اعراض نشده، آیا می‌شود تسرّی به غیر میت هم داد یا نه؟ کسانی که بر طبق آن روایات فتوا می‌دهند، یکی از حرفهایشان این است که کسی که حلال می‌داند، می‌شود به او فروخت؛ من دارم برای اینکه يك مقداری تقریب به ذهن شود عرض می‌کنم، اما این که آیا این حرف درست است یا نه؟ محلس اینجا نیست و بعداً خواهیم گفت. بعضی‌ها قایل شده‌اند که این از مصادیق قاعده الزام است. بنابراین این قاعده اختصاصی به باب طلاق ندارد و در همه ابواب فقه جریان دارد.

نکته چهارم این است که بعد از اینکه در نکته اول گفتیم لا ریب در این که بین قاعده لزوم و قاعده الزام فرق است، آیا يك قاعده سومی به نام قاعده التزام (یا قاعده ابرام) داریم؟ تعبیری که در مستند این قاعده واقع شده، مختلف و مجموعاً پنج تعبیر است - که عرض کردم اینها را می‌خوانیم - **يك تعبیرش الزموم بما الزموا علی انفسهم** است که اسم قاعده را از همین تعبیر گرفته‌اند. تعبیر دوم، ما روایاتی داریم که از آن روایات این تعبیر اصطیاد شده که «**لکل قوم نکاح**» در شرع ما امضاء شده است که نکاح، طلاق و عقود و معاوضاتی که در مذاهب دیگر یا در بین اهل کفر اصلاً مطرح می‌شود، صحیح است. به عنوان مثال اگر **يك** مرد مسیحی با زنی بر طبق مذهب مسیحیت ازدواج کند، دیگری حق ندارد برود با او ازدواج کند. تعبیر سوم «**من دان بدین قوم لزومه حکمه**» کسی که مذهبی را اختیار کرد، **يك** دینی را اختیار کرد، لزومه حکمه؛ یعنی باید ملتزم به آن باشد. تعبیر چهارم این است که «**يجوز علی اهل کل ذی دین بما يستحلون**» اهل هر دینی آنچه را که حلال می‌دانند، **يجوز**؛ یعنی یمضی. یعنی اهل هر دینی هر چیزی را که حلال می‌دانند اگر بر حسب دین خودشان و بر حسب اعتقاد خودشان باشد، ما هم به حسب ظاهر امضاء می‌کنیم. و تعبیر پنجم این است که «**ذلك دینه**» بعضی از روایات آمده کسی زنی را به عقد خود درآورده یا طلاق داده، حکمش چیست؟ امام می‌فرمایند: مانعی ندارد، «**ذلك دینه**» یعنی بر طبق دین خودش عمل کرده است. حال، آیا ما بگوییم تمام اینها مفاد **يك** مطلب را بیان می‌کند؟

قاعده الزام عمدتاً در جایی مطرح می‌شود که **يك** نفر که پیرو يك مذهبی هست، دیگری را که پیرو مذهب دیگری هست، بر مذهب خودش الزام بکند؛ اصلاً الزام هم معنایش همین است. اما فرض کنید اصلاً بحث دو مذهب نیست؛ **يك** کسی بر طبق دین خودش دارد عمل می‌کند اینجا بحث الزام نیست؛ بعضی تعبیر کردند به اینکه قاعده دیگری است بنام ابرام یا قاعده التزام که تفصیل این را هم ان شاء الله ذکر می‌کنیم که آیا مفاد روایاتی که در این بحث وارد شده، چند قاعده است و یا **يك** قاعده است؟

این نکته را آقایان توجه دارند که بحث قواعد فقهیه بحثی است که اینطور نبوده که در زمان شیخ مفید و سید مرتضی، در همان اوایل، این قاعده بوده است؛ نه، این تعبیر در روایات وارد شده و در بعضی از فروع فقهی برایش استدلال شده است، به تدریج استدلال به این تعبیر تسری پیدا می‌کند به فروع دیگر و کم کم عنوان قاعده را پیدا می‌کند و الا الآن اگر شما سؤال بفرمایید که ریشه تاریخی این قاعده کجاست و از چه زمان به عنوان يك قاعده مطرح شده، این در بین متأخرین بوده است و الا در بین متقدمین ما چیزی نداریم بنام **قاعده الزام**.

بنابراین، بعداً که ان شاء الله ادله را خواندیم، معلوم خواهد شد که یک قاعده است یا چند قاعده.

نکته بعد این است که این قاعده همانطوری که عرض کردم در جمیع ابواب فقه جریان دارد، ثمرات بسیار زیادی دارد؛ در زمان ما اگر قاعده الزام نباشد، معاشرت با سایر مذاهب گرفتار يك مشکلات بسیار زیادی دارد. بالاخره مسئله وجود مذاهب الی یوم القیامه وجود دارد، حتی بعد از ظهور امام زمان (عج) نیز یهودی و مسیحی داریم؛ اگر قاعده الزام نبود، يك مشکلات بسیار عجیبی را برای معیشت مسلمین داشتیم. اگر گفتیم قاعده مربوط به همه مسلمانهاست؛ اگر گفتیم مربوط به فقط شیعه است و مذهب امامیه مشکلات بسیار زیادی را به وجود می‌آورد؛ اصلاً بقاء مذهب شاید مرهون وجود يك چنین قاعده مهمی است که در فقه ما وجود دارد.

آن وقت یکی از آثار بسیار مهم این قاعده در بحث قضاوت است؛ نسبت به مراعات مذاهب دیگر است؛ اگر دو سنی آمدند به يك حاکم شیعی مراجعه کردند، آیا قاضی شیعی می‌تواند بر طبق مذهب خود آنها قضاوت کند؟ ربما یحتمل و ربما یقال که بله، طبق قاعده الزام قاضی شیعه می‌تواند علی حسب مذهبه حکم صادر کند. بنابراین، این قاعده هم در فقه قضایی مورد استفاده واقع می‌شود، هم در فقه سیاسی مورد استفاده واقع می‌شود؛ علاوه بر اینکه عرض کردیم در جمیع ابواب فقه جریان دارد.

کلمات فقها در باب قاعده الزام

بعضی از تعبیری که در کلمات بزرگان در مورد قاعده الزام آمده است را نیز بخوانیم برای شروع بحث تا ان شاء الله اساس بحث را بعداً مطرح می‌کنیم.

کلام مرحوم صاحب جواهر

مرحوم صاحب جواهر در جلد 32، ص 82، کتاب الطلاق می‌فرماید: «مقتضی خبر **الالزام** انه یجوز لنا تناول کل ما هو دین **عندهم**» تمسک به هر چیزی که در نزد مخالفین به عنوان دین هست، جایز است. ایشان روایاتی را در اینجا ذکر می‌کند و می‌فرمایند **الی غیر ذلك من النصوص الدالة علی التوسعه لنا فی امرهم و امر غیرهم من الادیان الباطلة** روایاتی داریم که شارع مقدس يك توسعه‌ای برای شیعه قرار داده است در مقابل اهل سنت، و بعد می‌گوید: در مقابل همه ادیان باطله؛ نتیجه این تعبیر آن است که قاعده الزام قاعده‌ای است تسهیلاً به شیعه از طرف ائمه معصومین (ع) وارد شده است.

بیان مرحوم صاحب وسائل

مرحوم شیخ حر عاملی کتابی دارد بنام **الفوائد الطوسية** که بسیار کتاب خوبی است و آنجا فوائدی دارد، در فائده 92 در رد قول کسی که مطالبی را دارد، می‌فرماید: این قاعده الزام يك حکم واقعی و حقیقی نیست؛ این به عنوان تعلیم برای شیعه است. **وفی**

الحقيقة ليس ذلك باستدلال حقيقي بل هو تعليم للشيعه أن يستدلوا به على العامة.

تعبير مرحوم سبزواری

مرحوم سبزواری در کتاب صفحه 37 از جلد 26 کتاب **مذهب الاحکام** می‌گوید: **من القواعد التسهيلية النظامية** از قواعد تسهیلی نظامیه است، (نظامیه یعنی ما یتوقف نظام معاش الناس و نظام حیات الناس بها)؛ واجبات نظامیه یعنی آن امور واجبی که بالاخره نظام معشیت مردم متوقف بر آن است. بعد فرموده: فی الجميع الملل و الاديان هم هست. گویا می‌خواهند بگویند تمام مذاهب باید این قاعده را قبول داشته باشند؛ هر مذهبی نسبت به مذهب دیگر باید روی قاعده الزام با آن تعاون و برخورد داشته باشد و چند سطر بعد می‌فرماید: **و لو لا ذلك لما استقرار للمسلمين سوق و لا قام لهم عمود** اگر این قاعده الزام نبود برای مسلمین نه سوقی می‌ماند و نه رکنی؛ خصوصاً فی هذه الاعصار التي صارت الدنيا بأسرها كبلد الواحد اختلف ابناء غربها بشرقها تعبیر می‌کنند يك دهكده جهانی تمامش بعنوان يك بلد محسوب می‌شود؛ می‌فرماید در این زمان اگر این قاعده نبود چه مشکلات و چه عویماتی را برای ما به دنبال داشت.

این چند تعبیر را خواندم برای اینکه آقایان به اهمیت این قاعده توجه داشته باشیم و يك مقداری دقت‌مان را در این قاعده و تحقیق در حول این قاعده را بیشتر کنیم. این نکاتی بود که برای ورود به بحث و به عنوان آشنایی ابتدایی عرض کردم. در مورد پیشینه تحقیق نیز عرض کردم که بزرگان متقدمین این قاعده را در خلال مباحث آورده‌اند، اما کسانی که این را بصورت مستقل بحث کرده‌اند، مرحوم محقق بجنوردی در **قواعد الفقهیه** جلد سوم، ص 179 است. مرحوم والد ما در کتاب **قواعد الفقهیه** شان که يك جلد است ص 167 آورده‌اند؛ فروعی را مرحوم آقای خویی در منهاج دارند در جلد اول در آخر منهاج صفحه 423؛ مرحوم سبزواری نیز در کتاب **مذهب الاحکام** جلد 26 ص 37 مختصری بحث کرده‌اند. رساله‌ای هم مرحوم آقا شیخ جواد بلاغی نوشته است که انصافاً نکات بسیار خوبی در همین قاعده الزام دارد؛ و عنوانش این است **عقد یا عقد** - هر دویش می‌خواند - **فی الزام غیر الامامی باحکام نحلته**. اما مستند روایی این قاعده بیشتر در کتاب الطلاق است، البته در کتاب الارث هم روایاتی هست. آقایان خودشان هم پیش مطالعه بفرمایند ما از روز شنبه، البته باز این نکته را هم عرض کنم قبل از اینکه بحث از مدرک این قاعده الزام را شروع کنیم، يك اشکالی را باید عنوان کنیم و خلاصه آن این است که احکامی که ما در مذهب امامیه داریم همانطوری که در اصول خواندیم تکالیف مقید به علم نیست، وجوب صلاة مقید به علم نیست، همانطور این تکالیف مقید به امامی بودن نیست؛ وقتی می‌گوییم سه طلاق باطل است این يك قضیه حقیقیه است که اختصاص به شیعه ندارد، آن وقت آیا قاعده الزام مخالف با این اصل کلی نیست؟ و همچنین این شبهه مطرح است که ما يك قاعده‌ای داریم که **الکفار مکلفون بالفروع** **کما انه مکلفون بالاصول**، آنوقت ارتباط بین این قاعده و قاعده اشتراك در تکلیف چه می‌شود؟ این اشکالی است که باید اجمال و طرحش را قبل از ورود به قاعده بگوییم، اما تحقیقش بعد از این است که مفاد قاعده روشن شود؛ و تا روشن نشود که آیا این قاعده يك حکم واقعی اولی است، یا حکم واقعی ثانوی است، یا حکم ظاهری است یا حکم تسهیلی است، جواب از این شبهه روشن نمی‌شود. اینها را ان شاء الله روز شنبه دنبال می‌کنیم.